

اصطلاح در آرزوی نبل است بد آوردن و بردوش چسبنداختن **اصطلاح**
قوی شدن در کاری **اصطلاح** بر بیله خفتن **اصطلاح** میل دادن و کاران
بار شدن و بالغ استخوانهای سبک **اصطلاح** بر بیلو خوانندگی و غیره اسوی
کسبه میل دادن **اصطلاح** شیر زود آوردن گوشت پند پیش از زانیدن
خوار و زار کردن **اصطلاح** مالک و ملوک الطوائف دیده و هر که در این
ووقوف دادن کسی را بر سر خود قوی کردن آدمی و شکوفه کردن در جهت
خواب و تیر از سر آماج گذاراندن و بشکند الطاء دیده در شدن و برال
جزی بر آمدن **اصطلاح** در طبع انداختن **اصطلاح** بالغ مهر ما و سر شمشیر
در تقدیر اول جمیع است یعنی بر تقدیر نامی جمع است بالغ و دیگر
تالش جمع و طبع است مالک که معنی رودخانه است **اصطلاح** برای تیر کردن
و غیره کسی رسیدن **اصطلاح** بالغ بسیار روی **اصطلاح** بغا و طوائف
و شور و شین آمدن کار **اصطلاح** بالغ خیر از خود بریدن و کسی در این
و اجازت دادن بر بریدن و بالغ همگانه می خرد و اطراف زمین **اصطلاح**
قرعه انداختن و بهترین مال کسی دادن و بکشتی دادن کش را او بوی
رستی بارگشتن و نرم شدن و جان کشیدن سوره تا باز ایستد و باز
دشمن دشورت قبول کردن کسی **اصطلاح** کشتی را با و مان کردن و باز
جزی و باز ایستادن تیب و باز داشتن از کاری لازم و مستعدی قولتالی
سواء اقلی **اصطلاح** خوار و شکسته کردن **اصطلاح** خرسند کردن و در
کردن و سرچشم و روی و بسوی جزئی کردن و بر برداشتن و میل دادن
تا آنچه در دست برزد و میل دادن جزئی را بسوی جزئی دوست چه عارض
و کردن در از کردن شتر برای آب خوردن و کرد آمدن تور را بسوی جزئی

اصطلاح

اصطلاح بر کزیدن و قوی کردن **اصطلاح** پاره از چیزی بد کردن **اصطلاح** برون
اصطلاح بریده دست **اصطلاح** کل ای می موی سر ندارد و نوعیست از ماره نام
سخنی است **اصطلاح** از زود شدن و سوخته دل شدن از انده و عشا
اصطلاح در کشیدن و گونه روی کردن **اصطلاح** در بودن و همچنین است اللع
اصطلاح نطق گرفتن از مال و بخورد کردن کسی را از حیوة و ملی نهادن
اصطلاح و ایستادن و قوی و استوار کردن **اصطلاح** در خفتن
و جانییدن و سرب کز آمدن و بر آوردن و کرد و غیره بر اینچنین بود
آوارگی رفتن و ایستادن آب بجای و همچنین است **اصطلاح** **اصطلاح**
کسیه و آب جستن و نزد کسی رفتن از برای طلب نموی **اصطلاح** برون
کشیدن و برکنده شدن لازم و مستعدی **اصطلاح** نمود گرفتن **اصطلاح**
برای مملکت پذیر شدن و برون آمدن خصو از جای خود و **اصطلاح** برای
بهر بریده شدن **اصطلاح** برکنده شدن **اصطلاح** در شدن باز
دراسته شدن و شتاب رفتن و شتاب کردن در سخن **اصطلاح** نکافه
شدن **اصطلاح** نقش شدن جزئی از جزئی **اصطلاح** بریده شدن **اصطلاح**
برکنده شدن **اصطلاح** لیل و خوار شدن **اصطلاح** بالغ که آنها **اصطلاح** آنکه
موی هر دو جانب پستانی او در فاش شود و فی الاثر بود که از آن و عمر اعلی و علی **اصطلاح**
اصطلاح در دنیا **اصطلاح** قول ترا **اصطلاح** حالها **اصطلاح** او قول کرد همای آدمیان و نام
طایفه از قبیله عدنان در او را می از آن طایفه است **اصطلاح** از آمدن از جنس و ترس
تیب و ترس آمدن و شتابن و اول و اول و جاه و هر چون الیه **اصطلاح** آنست دادن
و آنست نهادن **اصطلاح** حرم کردن و موی **اصطلاح** حرم کردن **اصطلاح** رسیدن
بسیه **اصطلاح** بلند شدن و بید روی رسیدن **اصطلاح** **اصطلاح** بد آوردن **اصطلاح**

اصطلاح